

[illegible][illegible]

لاجرم دست تعرض خاص و عام بدین احوال آن خبر الانام و درست و الاحوال
 صورت نفسی در آئینه کمال شرافت او ملاحظه نمیداد و یقین تصور فرمایند و السلام
 رقبه آخری بحدیث نیز از این الزام تارک الدنیا در وعظ ترک اخلاط با کلمه
 صورت تحریر یافت بیت شیرز بود بحدیث مرد قانع را قدم پیر گفاید بدین
 باشکوه در شهری + غریزین تا توانی بر وساده قناعت بکینه زده بکلمه خدا شناسی عروس
 حال را محلی سازی و طریق خدمت خاص و عام را سرایه وقت خود ساخته بجان اول
 و در جمیع اقوال و افعال خوشنودی آیند و متعال از دست ندی ^{ای صاحب ناس خوی} ^{ای صاحب ناس خوی}
 رقبه آخری بحدیث حاکم تعبیه در شکایت گماشته ظالم او صورت تحریر یافت با اقبال
 پناه گماشته رسید فاما بحدیث غلق الله بدین لک و چون معجز گریبان و ریده و نفع دار
 در خون شسته ام و صورت هر سخی که در ورق خیال تصور توان کرد در نگار خانه ام
 پدید نقش هر غم که در لوح عقل توان نگاشت در کتابخانه ظلم او هویدا بهر حال
 چون مطابق نسخه نقد برست تدبیر را دران و غلبی نیست فاما عاقبت کار مصرعه
 باغز و گان هر که در افتاد بر افتاد و نیک مطالبه فرمایند و السلام ^{ای صاحب ناس خوی}
 در جواب نیت اقبال پناه عنایت خان که متضمن اخلاق رذیله تقیاً و ترک صحبت اخلاط
 او صورت تحریر یافت آنکه از اخلاق رذیله تقیاً اشاری رفته بود ملی مسکی است که تا
 سائل معجز دار گریبان نذر در مشرق خانه آورده آفتاب نان نه بیند و بدینی که هر کجا
 که قلم دار افتد قدم آورده صفحه محبت را تیره و سیاه سازد و گنده طبعی که قطره پاکیزه جلالت

این خبر الانام و درست و الاحوال
 صورت نفسی در آئینه کمال شرافت او ملاحظه نمیداد و یقین تصور فرمایند و السلام
 رقبه آخری بحدیث نیز از این الزام تارک الدنیا در وعظ ترک اخلاط با کلمه
 صورت تحریر یافت بیت شیرز بود بحدیث مرد قانع را قدم پیر گفاید بدین
 باشکوه در شهری + غریزین تا توانی بر وساده قناعت بکینه زده بکلمه خدا شناسی عروس
 حال را محلی سازی و طریق خدمت خاص و عام را سرایه وقت خود ساخته بجان اول
 و در جمیع اقوال و افعال خوشنودی آیند و متعال از دست ندی ^{ای صاحب ناس خوی} ^{ای صاحب ناس خوی}
 رقبه آخری بحدیث حاکم تعبیه در شکایت گماشته ظالم او صورت تحریر یافت با اقبال
 پناه گماشته رسید فاما بحدیث غلق الله بدین لک و چون معجز گریبان و ریده و نفع دار
 در خون شسته ام و صورت هر سخی که در ورق خیال تصور توان کرد در نگار خانه ام
 پدید نقش هر غم که در لوح عقل توان نگاشت در کتابخانه ظلم او هویدا بهر حال
 چون مطابق نسخه نقد برست تدبیر را دران و غلبی نیست فاما عاقبت کار مصرعه
 باغز و گان هر که در افتاد بر افتاد و نیک مطالبه فرمایند و السلام ^{ای صاحب ناس خوی}
 در جواب نیت اقبال پناه عنایت خان که متضمن اخلاق رذیله تقیاً و ترک صحبت اخلاط
 او صورت تحریر یافت آنکه از اخلاق رذیله تقیاً اشاری رفته بود ملی مسکی است که تا
 سائل معجز دار گریبان نذر در مشرق خانه آورده آفتاب نان نه بیند و بدینی که هر کجا
 که قلم دار افتد قدم آورده صفحه محبت را تیره و سیاه سازد و گنده طبعی که قطره پاکیزه جلالت

در زمین طبیعت او شرافت تخم پرورین دارد و زود در سبکی کشمخ خاطر او بسجی ترمود گردد
 و گرم مزاجی که در تشنگی و فزاج او هر گشت زود چون دو در جاست فاما از این طبیعت
 و فتن فنیلت جوانمردیت که ابا از دیگ خاطر او بذاق خامی و یام رسیده و جوهر
 و لالی بیان او بکمال سخن را مکلل ساخته از م طبیعت اهل فضل را احتیاطی است
 و رقعته اخری در جواب کتابت غریزی که تشنگی خاطر را یک جا بود
 صورت تحریر یافت و ملا و اهر گاه پدر بزرگوار ایشان در نار و چو داین سبب از خندان چو نموده
 فاما اگر از رشتنه مقصود بمانست آرزو نه کشود و با به فرزندان چه رسد نهایش بیدونان
 آن جماعت است که پیوسته شیشه خاطر غریزان را بخرمن خاشاک خیا و مکر دراز و زو
 و از اینده ظهور ظاهر شود یا نه این را چهره داشته بهر حال عقل مرکب علاج نیز نیست
 کاشیده و السلام رقعته اخری بحدیث اصالت بناه صفاتین آنکه در میان شیخ فضل
 صورت تحریر یافت و آما فیض سبحانی بر وجهات آن عالم اسرار ربانی و افصح و ابلغ
 خضر یک آن عیسی وقت رسید و مینا و قه رنانه آب حیات التفات که در دست
 نوازنده میفرمود گنگن آرزو را کامیاب ساخت و آنکه از قدوم محبت که قوم منیدید بود
 وسیله سرور و نشاط دانی گشت فاما در ایام غیبت آن بزرگوار نوعی محبت و شدت انتظار
 کشیده که پیوسته تغییر انتظار داشتی بفرزمت قدوم ثابت گردانید بکثرت مرار ازین خود
 سازفت دارد که این میوه ایام غفلت است که در کتب کثیری از بزرگان رقعته اخری
 بحدیث عالی باده مرلی انقراض غایت خان صورت تحریر یافت و آنکه لکند فانت

[illegible]

احوال آن غریز به تشنه غفلت خسران زینت گرفت و نهال روزگار آن گشت نریخت
 سحاب انفات شایان طراوت یافت و رما که بعد ازین صورت حسن سلوک آینه ادرک
 ملاحظه فرموده چون آینه بنجاس مام بگرد خواهند بود که گلشن خرب باوشالان ببار
 مهکان غضب باوشای آلوده است سعادتمندی که روزگار سهم سواد در کانه خانه
 اقبال او نوازه باید که ویریدان سلوک سوامی نیکی و نیکنامی آماج نواز و تعاقب کا
 بدست تیر دبار نه شود فاجده فائده بدست از مدیخن بجهایه بگوش میانی و نهنگ گشته ام
 که فراموش میکنی چون طالع آیین مقدمات بر دوستان حقیقی از جمله ضرر یا بود یا ضرر
 ابرام نمود بدست گریاید بگوش غبت کس و بر رسولان بلخ باشند پس قوه آخری
 بخدایت حمده اخوان الصفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یا ع شا به که رفته رفته
 بامر بان شو و غریزین صندوق سینه بوسن گنج سینه وفاد و وفای باید نه بند و بن
 و نفاق که از غیر از صدای و خشت بر نیاید حق آگاه است که دهن افلاک من محب باز
 گرد نقش میزند و بر تقدیر تقصیر شمره معذرت را غنوبار است قصه و قطع حسن سلوک
 فقیر و ملوک را زیباست بیاموگ راز با ترو خوشتر و اسلام ر قوه آخری بخدایت مالیه
 نصیحت پناه میز را محمود و نیک مستوفی صورت تحریر یا لای آید ار که از در بانی ظاهر
 ن خلاصه روزگار باطل طور آمده بود و سیله نرب و زینت ابلبل و نهنگ گردید روز
 رت ناطقه آن غریز به تشنه زبان مشاطه عروس خنوری است الحق کس که این
 نگاه دارد اگر در میدان فصاحت کلامی اناد لا غیر می بردار و در سوار است آنچه

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در سبب قبول سناد و نامح گشت که با و افتد که مضمون در آیت قلبی لیس جبین خوانند
و طریق این مقام از باب گردانند بابران الیم نموده بهر حال صورت تفسیر گشته
و آینه تاملی کن و میر نیست بخلاف گذشته اگر محبت در پرتو اخلاص غالی تا به
دست پوشت هر نامه سخن نیاز است دارند و الا حاجت ایند که گفت و شنود نیست
و السلام رقعۀ آخری این بدست شیخ احمد و کنی صورت تحریر یافت و دست
است با گریبان قنات بار باد و ز نماز زمار بعد از هر صبح غذا در حوس قنات را
از خود میگذارد و گاه در غرت و وفار را که از بیم قنات نصارت یافته از صومعه شوم
و بران سازنی که خوش آمد زن و فرزند بیاخته نیست که این همه سودا خواری توان
بنا به پیشانی پر از اندک شمع روح در خانه وجود روشن است بلوشی را در لباس
شن امداد بکنند بهیت چو شمع خالی کنی خانه ما نه یعنی و اگر نقش بر وانه را
که بجای حسن اطلاق محلی با در زمین غنچه دل که از بهودت اتفاق قبض حاصل گردانیم
بخت کی شامته گردد و حالیا اگر اراده است که باز نقش مودت بر لوح ضمیر بگذرد است بود
و رفار غیر از کلید اخلاص کشایش خویند که ابر بریان اخلاص تقاطع نکند از مودت
و وفادار محبت نمیتوان حاصل کرد و با آتش و روغن و قتیله استغفار و غدر و خویشتن
الح نصر سلوک که از بار غمر غمگینی شده نمیتوان روشن ساخت نهایتش تفاعت و سکه غفو
ست از باطن مودی خیا بهر بار بابت نصیرت پوشیده نیست و السلام رقعۀ آخری

[illegible]

شیخ مرتضی سالار و سنی آنکه متاعی شود صورت تحریر آنکه کاتبیست بنام
 حاج میرزا محمد تقی حبیبی که در آنجا که آنکه از و هم فرزند نایب عزیز خود است
 که محض و سواس شیطان و هوای نفسانی خواهد بود و تخم نطفه که از شیوه طبیعتیست
 بنشین قبول بشود و اما بدینست که ایشان مستطال را پس از و نصارت خواهد
 آفرید پس از آنکه شاه این توجیه است اگر در صلاح ملازمان بفرست که قبول
 مشرف نشود و فرزند بیگانه را چه گناه شعله که در آنجا که رفته آخری است
 عالیجا و عنایت خان از جانب در باخان انگاه صورت تحریر است و خداوند مخلص
 ملازمان اگر چه از رسمیات جاری قصر است فاما حق آگاه است که نقش محبت
 عقیدت او مخلوشده اگر او بنیت صورت این مال در آنجا که تصور فرماید و
 و اما از سر از اسرار شاعر رفته بود و خاک را این بنقد هرگز در حقه سر آمدی با گشت میان
 مفتوح ساخته نیک تحقیق فرماید که این سال از این شخص است که آب جبار حیدر در
 انگار و در و میست مابنده توایم که بی ز خرید و آری و بی ز هر کس که بی ز خرید
 اوقات شریف بحسن من مشروران باد و السلام رفته آخری بنجد است شیخ حسین
 لاهوری که بحسن من تنبیت مقامی قلمی نموده که این نام او را هنوز وصول این
 صورت تحریر یافت که آنکه فی از بوستان تنبیت دوستان بیت الاخران
 و زبده بود و شکوفه دل خرب را شکفتنی بنجید عزیز من حکمی که شایسته تقدیر او
 ای تنبیت رفته بود و هم که در
 را بنیویز جیات آرایش و اگر در ساره امید نا امید را آب و شکفتنی بنجید حیدر فاما آنچه

[illegible]

[illegible]

مولانا محال برهان پوری صورت تحریر فیه شرف قلم رسید ویدیه انتظار را نوری بخشد

مرتب بود که گفتند سزاوارتر است که در دنیا حیات از نفسی این زمان است

مغیر ہر طرح کے اندلی آدمی کے ساتھ دل از غبار خود ہر شے پاک نشہ تار و تاج

و کہیند اصل سبب آنکه در آنجا یک توغیر پدید آید و آن توغیر پدید آید از خود آگاه سازند

تا زمان وقت او می‌بستد و در سر نمیه بالین می‌گردد باشد و صورت حقیقت جان

ما لکن بکثرت شروفا با تحقیق الحقیقت است که امروز دارالملک غدا شایسته

ایک منجبت علم کو شکر و مدح و اعتبار از فارانگار

مؤمنان! اشرار و منافقین و کافران! انکار خود را در حققت بخوار و بیدار. در عیش و سرور و

اشک و آنگ خفته اش بر رخسار من
بکمر بند از رخسار من

اقبال بر پیکار سید باستان و حاکم دولت مملکت و وفای بی شائبه و سرکش

پس با کرمز اعلام الدین بنید به صورت خرس پاست چوبیت چیم مار سوارا که در
نشت نشسته است

و اں دیکھت ہو کہ شہید انور کو یہ ماما سب اسرار تھے کہ چند برہان نیاز و

اسرار اظہار میاید کہ الحال چون اعادہ بیع و اقبال است اگر صورت سلوک ملازمان
ایسی مانجری ۱۳

نیز چون سیرت فرین شود جای آن دارد که شهرستان قبول عامه در تصرف و اقتدار

خداوند آفریدار و دانا این گمنام نیست مگر تنزیب اخلاق که پیوسته معنی سلوک از عین مروت

نام باشد در لوح دل سواد از نفس نالایم و در تهنید نفس علی الحسابه موثر است گویند میرزا

۱۰۰

[illegible]

در این کتاب
 از حضرت
 امام رضا
 علیه السلام
 نقل شده است
 که این کتاب
 از کتب معتبره
 است و در آن
 کلمات بسیار
 لطیف و
 مفید است
 و هر که
 بخواهد
 از حقایق
 دینی
 آگاهی یابد
 باید این کتاب
 را مطالعه کند

یارب ما و کس را مخدوم بی غایت + قبله کا با خدا که عالم السوء و خبیات نیک
 آگاه است که حقیر میوسته جوهر زوایر و ذکر آن ^{در سوره که است} به سبک است
 و تو که صورت تنظیم می دهی فاما ساندان بی پاک و ماسدان ناپاک که مضمون فاما
 رست که و ناسن ^{که آینه کشید بر او برکت و دلالت}
 و وفاق در عبارت بیا و نفاق ظاهر ساخته اند این مجلس را دران غلی غلبت
 فی الحقیقت به اختیار سر مایه سعادت این متقدم به نسبت خا و مان شریف نیار
 است و زبان ساندان که در اختیار این کس نیست آنرا چه علاج ان الله تعالی
 در آئینه تحقیق صورت عال فدویان خاص مریدان با انما من معلوم خواهد شد و چه
 که از خدمتگار سبک و جانب پارسیا سابق معلوم شده باشد بهر حال انصاف نمی نیک و بد
 الله تعالی میس کرمان را که است انصاف میوفی که و اما و السلام رقعہ آخری است
 ارشاد پادشاه ^{این را برکت} و محمد فضل الله صورت تحریر با بیت توجرت بین که بهت میزند
 جوش که گیر و قطره در یار و آغوش به هیات هیات قطره بی سرو پای بار آور
 کند و ذره ناخیز را چه بنگر که آفتاب عالم تاب لاف محبت زنده اما بیت تا سه هزار
 عرض حال خویش + از فیض عام او بر روشنی و تاب + لاجرم هر سله نیاز نامه به چاشنی
 در پامتا محو رسد و التماس میدارد که این کعبه بی التماس از سینه قبول خواهد
 مراد مانند و السلام رقعہ آخری که در خدمت شیخ عیسی شندی صورت تحریر با
 دقیقه شناسار روشن فراز با صبح نفا خورشید فطیر آید است که غامه غبار نبوت
 که صورت این راز را بر محقق نیاز تصویر کنند فاما از مصافحه آنکه مبارک است و کائنات
 این کتاب

مقصود بدست طلب نیاید نتوانست اقدام برین مرام نمود الحمد لله که آن ضمیر
 آمیزه شال صورت اینحال را دریافت و غور شد اهل نیازمندان از هیچ شست ترا
 ریاضی آئی که بناد اهل رازت کردند و بیچاره نواز و چاد ساز کردند و بیدار سهری ناکار
 جهان ^{بنا} شکار آینه سر ازت کردند ^{بنا} الله تعالی هر چه دوستان را کسین قویق فرین
 و اسلام رقع ^{بنا} خری نجدت بدرالدین ساز نگوری صورت تحریر یا بدیت
 و مدینه تو هر که باور میکنند انتظارش خاک بر سر میکنند ^{بنا} آنگه تش و فاذ از لوح و مد
 ظاهر شده موجب آن چه باشد بهر حال ^{بنا} غلاف اگر غلط از دست ملازمان
 دران مدخلی نیست و اگر اختیار است بعد از ان چنان کوشند که مهاکن زبان ^{بنا} من
 واقع باشد دلا باعث نقصان اعتبار آن مالی مقید خواهد شد الحق ^{بنا} مرد اسلام رقع
 آخری ^{بنا} نجدت بر بنی الفقر و ابلجاه غایت مان صورت تحریر یافت ^{بنا} مربی
 گلشن فرا جایشه دل بنگ بی اتفاقی شکستن بسیار آسان تر است فاما پیوند
 آن به غایت شکل شعر دل که رنجدار کسی خرسند کردن شکل است ^{بنا} همیشه چنگ
 پیوند کردن شکل است ^{بنا} آدمی را باید که پیوسته گل اعدال طلبیت اواز باد و خیم
^{بنا} و شکون باشد و جریده عقیدت اواز نقش و نگار ماییت شیخون تا باقیست کار
^{بنا} بر خجالت از پرده سلوک ظاهر نشود و السلام علی اشبع الهدای رقع ^{بنا} آخری نجدت
^{بنا} ماکن آگاه حسین ماموری صورت تحریر یافت ^{بنا} صدق العرفی الحق لیت قاتل عالم
^{بنا} احدث لقا جلی و کشت بگو لعل الله یزینی ^{بنا} خلاصه اصلاح نهاد اما مذهب ریزه

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فساد هر بدخواه و در حاکمیت و در شاهوار نشو و قابل عنایت نباشی و مجازی نگزینی
زندان آزمایش است نه قطر آتش بهر حال تا آدمی را تکمیل سلوک بجوهر صلاح
تکمل نشود بشرق سعادت و فوز فلاح مشورت نگوید و السلام بر قوه آخری انبیا
شیخ حسین عاشق مبلوب او صورت تحریر یافت رباعی دل جامی نوشد بگر
پرخون کنش در دیده توئی و گرنه همچون کنش در دیده توئی
ورنه از تن هزار جلد بیرون کنش عالم الغیب و انامی حقیقت عال
که تمام دوستی آن یار و نادار بر لب چو سبزه عمارت رخ شده قرار ظاهر الکلیه و انبیا
و نفس دل در دستان عشق آن نگار آیت بی اختیار بی ادب و حال خوانده و انقباض
از دست داده مصرعه ای کاش دیده ام رخ تو تکرستی بهر حال و چنین وقت آن
یوسف محتر از انقدر در دیش دلش از سرور یافت و السلام بر قوه آخری انبیا
مرا با بلال الدین صدمت تحریر یافت به نیت پاک خداوندی که همه صایات را
بجای رخ عارف محکم گردانید که تا ستون خیمه غم منور از غیر بصوب کس چنین میتوان بود
نهایت گرفته و در شان حقیقی را دست مقدمه فراق آنچنان گریان بهر باره کرد و لی که تمام
که مرغ آرم تو نفس خواب به نیت امید و راست که غم غیب امید کنش را در
از لوح قد بر ظاهر کند که انگاره این غم منم گردد و صورت کس را در منم بقیع
ایستاده و چنانکه میگوید و رفته آخری انجده است خالق آگاه شیخ باین صورت
تحریر یافت مسافر مندا صایات بنمایون حکیم عالم اطلاق ذات انفسه را به کمال درود

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

آنست که گرد جماع گردد و قطعاً است که بنیم بهنگامی جهان که به تنویرش مانده و مصلح
 مگر شفا بیدیت جماع کن که مضر است در مصلح جماع باقی مانده و اسلام رفته
 آخری بنجد است عهد الله در پیش صورت تحریر است با کمال حکایتی از طوایف ایالت
 رفته بود و غرض من و ند جلیج قلب تا شرح یقین شعل شود و شکوه قاسم بن خورشید
 بهره رسد و در حیرت غلوت تا طالب سولی لذت شتابان نباید یقین دان که از بس
 نورانی محروم و ماطل است حکله کمال الحرف فی القلوب و فی القلوب و فی القلوب است و الله اعلم
 بحقائق الامور و هو علیم بذات الصدور و السلام رفته آخری بنجد است و الله اعلم
 بیزبانی صورت تحریر یافت بدیت بنی در دیل مایانته راه سخن کماله و الله اعلم
 آرزو خاطر اسرار کتب رت منم با دان محبت حقینی کاپی نه و خلیل جان بنم و فراق شکسته
 سخت و بلا انداخته و آتش شوق خیال وصال آن دو سیت تحفته کلامی نه و الله اعلم
 اگر چه از ماند وصال آن فرخنده مال طیبی بر جهره ندان و الله اعلم بدت تحریر بنم
 بنیت بدیت وصل کو مستغنی از من باش در غم بنم و الله اعلم بدت تحریر بنم
 رجا که تا ادا رک فرحت ملائمت شادمانه کلمات را از کمال و شد یک اعلام مطلق ندارند
 مباد که از خارج جن فاضل مسدود گشته باعت نقد آن مضر وصال اعلام مگر در دود
 رفته آخری بنجد است عمده اخوان اصفافیت پناه مولانا پیر کمال صورت تحریر
 آنکه یوسف باد صبا بوی سیر این نامه دیده یعقوب آشتیان را نور بنجد با و الله اعلم
 فاضل مبدد اگر بخلاف گذشته دیده انتظار را در کل الجواهر خاکسار یکت هر من

[illegible]

الله تعالى اجمعين بحمد الله العروس و حرم منک و ناموس از کمر و فستون بر بخت فلک
 ساروس نگاه دارد و دشاد و این کتاب قرآن الهی بر معب و دوستان مبارک و مسنون
 رفته آخری نهد دست مال و با و مرئی الفقرا عنایت خان در معنی که خسارتی
 از تراعی علی اکبر شاهای در بلده که کشید دست و داده بود و صورت تحریر یافت موجب
 غلو یا بیغنون لغت البال غلغله العرس علی خاطر کسی باید و او قامت الامیر و اورد
 که همیشه در غلوت خانه دل با شیرین پیش خجست بود و جالباً از زان فلک چن خبر طاق
 شنود و بر آنکه جبین اهل بریشیه یاس بنکند و طیفه نقشبست فلما آدمی را با
 که در حجره دل را از در آمدن عروس آرزو که فی الحقیقت نامحرم است بسته دارد و تا
 آزار بر آمدن کشد الله تعالى جمیع مقیدان مالم صوری را مطلق و اورد و رفته آخری
 نهد دست مله و اخوان الصفا و لایزال صورت تحریر یافت بعیت منک از یک رف
 جبران نخستین دستمزد است و دای جان من اگر سال و ماهی بگذرد و بایات یک
 جیبی که نازکی و باغ محبت از بوی گل عشق دوست تا مرغ روح از شمعان حضور طیران
 نموده چون مرغ تصویر در لبا غم پی سپید این است و قفس قالب مالال مال از زین
 طبعین و اشتیاق طمس آنکه این شتاق بهشت و بار از از دفع انتظار شفیق خوشه
 بعیت انتظارم ده که آتش و آب بکنند آنم انتظار کند و زیاده ابریم نرفت فلکم
 مدد و با و در آخری که از جانب غریزی بغریزی صورت تحریر یافت سبحان الله
 این چنان روشن بود که در جوشش آرد و ارنی گویان موسی را با بطور درگاه آخری

این کتاب که در معنی که خسارتی
 از تراعی علی اکبر شاهای در بلده که کشید دست و داده بود و صورت تحریر یافت موجب
 غلو یا بیغنون لغت البال غلغله العرس علی خاطر کسی باید و او قامت الامیر و اورد
 که همیشه در غلوت خانه دل با شیرین پیش خجست بود و جالباً از زان فلک چن خبر طاق
 شنود و بر آنکه جبین اهل بریشیه یاس بنکند و طیفه نقشبست فلما آدمی را با
 که در حجره دل را از در آمدن عروس آرزو که فی الحقیقت نامحرم است بسته دارد و تا
 آزار بر آمدن کشد الله تعالى جمیع مقیدان مالم صوری را مطلق و اورد و رفته آخری
 نهد دست مله و اخوان الصفا و لایزال صورت تحریر یافت بعیت منک از یک رف
 جبران نخستین دستمزد است و دای جان من اگر سال و ماهی بگذرد و بایات یک
 جیبی که نازکی و باغ محبت از بوی گل عشق دوست تا مرغ روح از شمعان حضور طیران
 نموده چون مرغ تصویر در لبا غم پی سپید این است و قفس قالب مالال مال از زین
 طبعین و اشتیاق طمس آنکه این شتاق بهشت و بار از از دفع انتظار شفیق خوشه
 بعیت انتظارم ده که آتش و آب بکنند آنم انتظار کند و زیاده ابریم نرفت فلکم
 مدد و با و در آخری که از جانب غریزی بغریزی صورت تحریر یافت سبحان الله
 این چنان روشن بود که در جوشش آرد و ارنی گویان موسی را با بطور درگاه آخری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

در روز جمعه است به از آرمی که در روز شنبه است
 که به جهت بیای و صحت
 تمام شد

خاتم الطبع

الحمد لله والمنة که منحه متبرکه رحمت امان الله منی که در غایت محبت و کرامت

نخایان روزگار و بدرس مدارس بلاد و اعمار است و این ایام فرخنده و فرخیم

بملج فیض منبع نامی گرامی جمهور جناب فقائل آبخشی نوکشو جناب

مساعده الله با علی المرتب باده منقرضه ۱۲۹۰ هجری

موافق ماه اپریل ۱۳۰۰ میلادی و بیستمی طبع

سه کر پوشیدم در مشافان

بهم رسید بنده و کرمه

نقطه *

۶۶

۶۶

راقم رام دیال غفر عنه

۳۰

۷۶۷۵